

انقلاب ایران : دلایل و درسهای آن

آرتیوم آرابازان

مترجم : آرش

انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ در ایران علاقه و آفری رادرسر تاسر جهان برانگیخت . شرق شناسان روسی نیز آن را از نزدیک مورد توجه قرار دادند . با گذشت زمان و اتفاقات جدیدی که در ایران رخ می دهند ، فرصت های بهتری برای بررسی و تعیین محتوی و خصلت روندهای بعد از انقلاب که تمام قدرت حکومتی را در دست روحانیت شیعه متمرکزی کند ، به دست آمده است . نویسنده این مقاله می کوشد تا تفسیر خود را از عوا-قب بقدرت رسیدن رهبران مذهبی اسلامی توضیح دهد و طرز برخورد خود را به مفهوم "انقلاب اسلامی" و درک خود را از مقوله "رژیم اسلامی" تشریح کند . از دیدگاه او ، برای تعریف ساختارهای اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی جدیدی که در ایران ساخته شده و با در حال ساخته شدن هستند ، مقوله "رژیم اسلامی" از "انقلاب اسلامی" مناسبتر است .

آینده کشور ، البته ، با استدلال این مقاله را اثبات خواهد کرد و با اینکه ضرورت تغییر و با حتی تجدید نظر در ارزیابی های آن را لازم خواهد ساخت .

* * *

در حیات جامعه ایران ، دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تقریباً بطور کامل تحت الشعاع "انقلاب سفید" ، نامی که سلطنت محمد رضا پهلوی بر برنا ما اصلاحات اقتصادی اجتماعی خود گذاشت ، قرار گرفتند . این برنا ما در آغازش ما در اشا مل می شد . توسط یک فرماندم سراسری در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۲ به تصویب رسید . این برنا ما متعاقباً گسترش یافت و در سال ۱۹۷۷ در آستانه انقلاب ، شامل ۱۹ ماده بود . رژیم اعتقاد داشت که مهمترین آنها اصلاحات ارضی است . در صنعت تا کید ویژه بر ماده ای گذاشته شد که تحت آن کارگران از سود صنایع سهم می بردند و صنایع به کارگران خود سهام می فروختند (۴۹٪ در بخش خصوصی و ۹۹٪ در بخش دولتی) . شاه معتقد بود (با سعی در متعاقب کردن مردم داشت) که اجرای رفرم های فوق استثمار انسان از انسان را در شهر و روستا ریشه کن خواهد کرد . در دوره بعد ، سلطنت شعار "انقلاب شاه و ملت" را نیز در کنار شعار "انقلاب سفید" مطرح می کرد .

شاه "انقلاب از بالا"ی خود را بعنوان وسیله ای می دید برای تسهیل انتقال ایران به مقام یک کشور سرمایه داری توسعه یافته و به شکرانه محتوی اجتماعی آن ، برای رفع خطر تحولات انقلابی از رژیم که در دوره بعد از جنگ بیش از یک بار با آن روبرو شده بود .

سلطنت ، در جستجوی استفاده از پیشرفت های علمی و تکنیکی اقتصاد جهانی سرمایه داری ، انحصارات خارجی را برای مشارکت در صنعتی کردن ایران بکار گرفت . در نتیجه ، سرمایه خارجی کنترل امور را بدست گرفت و اقتصاد ایران را

به هدفی برای استثمار و استعمار تبدیل کرد ، هرچند که در چارچوب استراتژی توسعه ملی .

بی شک وقایع ۷۹-۱۹۷۸ شکست رفت انگیز و نهائی "انقلاب سفید" را بعنوان وسیله ای برای ابدی کردن سلسله پهلوی از یک نسل به نسل بعدی که در راس آن "رهبر" و "پدر" ملت قرار داشت ، نشان داد . در زمینه وسیع تر متدولوژی تاریخی ، اما تحولات انقلابی سال های ۷۹-۱۹۷۸ یک گواهی بر معنی تاریخی بود . از اشرا ت "انقلاب سفید" بعنوان وسیله ای برای تقویت توسعه سرمایه داری کشور در طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ، و نتیجه منطقی تشدید تضادهای ویژه سرمایه داری (تحت شرایط صنعتی شدن تحمیلی و عدم تعادل در اقتصاد ملی که از آن نشات می گیرد) بود که با درهم شدن با چند عامل دیگر به انقلاب منجر شدند .

مهمترین این عوامل برخورد شدید ، مخرب ، پیچیده ، منقلب کننده و سرکوبگرانه رشد سریع سرمایه داری بر ساختار های خرده بورژوازی و پیشا سرمایه داری بود . همچنین قابل توجه است که جنبه دگرگون کننده بخصوص در سال بلافاصله قبل از انقلاب ، کم اهمیت ترین این ها بود .

انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ به هیچ وجه محدودیت ها و امکانات توسعه سرمایه داری ایران را نشان نداد . و غیر قابل اجتناب نبود ، هرچند که وقوع آن نتیجه طبیعی شرایط مشخصی بود که تحت آن سرمایه داری در آن کشور توسعه یافته بود .

دوره پس از سرنگونی سلطنت در ایران و تاسیس جمهوری اسلامی به نقد درس هایی را که با ایداز انقلاب فرا بگیریم برای ما روشن کرده است . اما ، نخست به چند خصلت اساسی این انقلاب توجه کنیم .

انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ ایران به حق میتواند مدعی جایگاهی در تاریخ به عنوان انقلابی ضد سلطنت و ضد امپریالیست شود : سلطنت سرنگون شد و وضعیت سیاسی ، اقتصادی و ایدئولوژیک امپریالیسم ، و قبل از همه امپریالیسم آمریکا ، صدمه بدی خورد و این مساله موقعیت او را در خاور میانه نیز وخیم کرد .

تا آنجا که به نیروهای محرکه انقلاب مربوط است ، این انقلاب توسط مردم انجام شد : خرده بورژوازی (تجارت و کارفرمایان) ، روشنفکران ، محملین ، لایه های پائینی جمعیت شهری و پرولتاریا ، بخصوص پرولتاریای صنعتی که نقش تعیین کننده ای در سرنگونی سلطنت بازی کرد ، در این انقلاب درگیر شدند .

از لحاظ تکالیفی که انقلاب باید به انجام می رساند ، یک انقلاب بورژوا دموکراتیک بود . چرا که به تامین احترام

برای آزادی های بورژوازی که توسط قانون اساسی تصریح شده بود و تضمین جنبه های اجتماعی - سیاسی و اجتماعی - اقتصادی آنها (درمورد اول ، تضمین حقوق و آزادی های مدنی ، و درمورد دوم ، تامین حقوق قانونی سرمایه های کوچک و متوسط ، حمایت از آنها در مقابل دست اندازی های ماوراء اقتصاد سرمایه های بزرگ و تدارک شرایط مساعد توسط دولت برای رشد آنها) اقدام کرد. اما ، این روحا - نیت شیعه بود که نیروی مسلط ("هژمون") انقلاب شد .

از نزدیک دو نکته آخرا بررسی کنیم ، یعنی خلصت بورژوا - دموکراتیک انقلاب و مساله نیروی مسلط آن . کلیت اصلاحات اجتماعی اقتصادی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که چشم - انداز وسیعی را برای توسعه روابط سرمایه داری مهیا کرد و نحوه صنعتی کردن تحمیلی توسط سلطنت ، به اختلافاتی میان لایه های مختلف بورژوازی منجر شد . این اختلافات ، بخصوص وقتیکه در آمدن نفت افزایش یافت ، هر چه بیشتر خود را نشان دادند . (۱۹۷۴ و سال های بعد از آن) . در حالیکه تدارک وسیعی برای کمک به رشد سرمایه بزرگ و شکل گیری گروه ها و شرکت های انحصاری و استفاده از بخش قوی دولتی برای پرورش ساختار - های انحصاری دولتی دیده می شد ، سلطنت نتوانست شرایط مناسبی برای سرمایه های کوچک و حتی متوسط بوجود آورد . به این لحاظ ، تضادهای پیچیده ای بین گروه های مختلف سرمایه درون اقتصاد تنیده می شد .

بی اعتنائی کامل برای دهه ها سال به حقوق مدنی و آزادی هایی که در قانون اساسی تصریح شده بود ، مهم ترین علت اجتماعی - سیاسی انقلاب شد . چرا که خواست محترم شمرن آنها شعار اساسی و همیشگی نیروهای مخالف سلطنت بود . بدین ترتیب ، شاه سرمایه داری در حال رشد را از شرایط سیاسی - اجتماعی لازم برای عملکرد گسترش آن محروم ساخت و تمام سازمان های سیاسی پرولتاریا را ممنوع کرد .

سرکوب آزادی های تصریح شده در قانون اساسی بویژه اعتراض شدید روشنفکران را برانگیخت . با تسریع بازسازی اقتصادی اجتماعی جامعه ایران در مسیر صنعتی کردن سرمایه - داران ، نقش آنها اهمیت روزافزونی می یافت .

هرچند که دانشجویان معرف اغلب لایه های اجتماعی ایران بودند ، بخش عمده آنها از لایه های بورژوازی آمده بودند و نه از پرولتاریا و یا دهقانان . نیروی چپ ، اما ، عمدتاً در میان دانشجویان در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رشد کرد . در تمام دوران سلطنت محمدرضا پهلوی ، دانشجویان در حالت جنگ اعلام نشده ای با سلطنت برمی بردند . سلطنت نیز با این لایه - های اجتماعی رفتاری شدیداً سرکوبگرانه داشت .

اصول و احکام سلطنت که با تلاش زیاد توسط خودشاه و ایدئولوگ هایش بمانند به امری جاودانی برای ملت ایران تلقین می گردید ، توسط روشنفکران خلاق جناح مخالف رد می شدند و نیز خود ایده غربی کردن ایران بمانند ترکیبی از تکنولوژی غربی و ارزش های معنوی ایرانی . از آنجا که ، در آن زمان ، مارکسیست ها اعدام و یا تبعید می شدند ، مسلماً - نان بنیادگرا تنها نیروی قادر به تنظیم یک اعتراض بر علیه دیکتاتوری شاه بودند . مفاهم اجتماعی - فلسفی اینان که از مخلوطی ناروشنی از دگم های ضد غربی ، ضد امپریالیستی و

ضد کمونیستی و ایده های تخیلی اسلامی تشکیل شده بود ، نفوذ قابل ملاحظه ای در بین افکار و روحیات بخش وسیعی از توده - های مردم داشت .

اوضاعی که بوجود آمدنشان داد که هیچ یک از تکالیف مربوط به روینا و یا زیر بنا تحقق نی پذیرفته اند . زیرا که این انقلاب بورژوا - دموکراتیک است که معمولاً چنین تکالیفی را به انجام می رساند .

در چنین اوضاع پیچیده و بی نظیری ، سلطنت ، همانطور که انقلاب نشان داد ، با دشمنی نیرومند و سازمان یافته مواجه شد که قویترین سلاح آن توانایی آن در نفوذش بر بخش وسیعی از جمعیت و تا حد زیادی تعیین رفتار اجتماعی آن بود . آن دشمن ، رهبران مذهبی مسلمان بود . بعلاوه ، نفوذ آنها بواسطه اقدامات خود سلطنت و بواسطه سیاست ریشه کن کردن و از بین بردن نیروهای چپ به مقدار زیادی افزایش یافت .

با تصاحب اراضی نهادهای اسلامی و مواجه شدن با مخالفت روحا نیت ، سلطنت ابعاد نفوذ آنان را در میان بخش وسیعی از جمعیت ، بخصوص اقشار پائینی ، ناچیز حساب آورد . شاه و دست نشاندهانش جستجو برای یافتن یک زبان مشترک با سلسله مراتب اسلامی در جناح مخالف را ضروری نمی دیدند . وقتیکه ، عاقبت مسوولین در پائیز ۱۹۷۸ قدم هایی در این جهت برداشتند ، رهبران مسلمان و در درجه اول آیت الله خمینی که تا آن زمان بوسیله غالب مردم بعنوان رهبر جنبش ضدها شناخته شده بود ، این اقدامات را به دلیل اینک - سرنگونی سلطنت به نقد در دستریشان بود ، رد کردند .

در آن شرایط ، روحا نیت شیعه نیروی مسلط پشت انقلاب شد . و این وضعیت ، ویژگی های انقلاب در ایران و ماهیت فوق العاده بحث انگیز آن را تعیین کرد .

چشم انداز تاریخی برای پیروزی به این وابسته شد که آیا هیچ یک از احزاب سیاسی - احزاب بورژوازی لیبرال و یا نیروهای دست چپی - و یا ائتلافی از آنها می توانست به تدریج نیروی مسلط انقلاب شود و روحا نیت را به کناره رزندی خیر .

اما ثابت شد که روحا نیت مبلغ ، مروج و سازماندهی - سی هنرمندی است . با این وجود ، اگر چه روحا نیت کنترل آگاهی عمومی را بدست گرفت ، خود از نظر سیاسی یکپارچه نبود . این بحق می تواند بعنوان یکی دیگر از خصوصیات ویژه انقلاب ایران تلقی شود . فقهای شیعه در رابطه با نقش و جایگاه خود در ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران پس از سرنگونی شاه ، نظرات متفاو تی داشتند . برخی از آنها ، و در درجه اول خود خمینی ، معتقد بودند که روحا نیت باید کنترل تام حکومت را بدست گیرد و حاکمیت فقهای اسلامی و قانون گدازان آن را مستقر کند (ولایت فقیه) . دیگران ، و بین آنها آیت الله شریعتمداری و گلپایگانی ، فکرمی کردند که در ایران بعد از انقلاب ، روحا نیت باید از حکومت کناره گیری کند . و بعد از بازگرداندن حکومت به شخصیت های غیر روحانی ، یعنی سیاستمداران و مدیران ، ملایان باید خود را به اعمال کنترل ایدئولوژیک بفعالیت های مسوولین دولتی و بطور کلی زندگی اجتماعی محدود کنند .

رویا رویی بین سلطنت و بخش وسیعی از توده‌ها بسیار مبارزه برای آزادی‌های مدنی و سیاسی و تغییر شرایط اقتصادی روزمره شروع شد. ملایان در تبدیل این مبارزه به مبارزه‌ای برای سرنگونی شاه، و در یک دوره، (که با انتصاب کابینه بختیار، در ۳ ژانویه ۱۹۷۹ شروع شد) برای بیشتر مردم، بعنوان هدفی برای خودموفق شدن، علاوه به این مبارزه - حرکت نیرومند درونی دادند که بویژه در رابطه با بی توجهی مردم به آزادی بختیار در اعطای تمام خواست‌هایی که از شاه طلب می‌شد، واضح شد. در حالیکه توده‌های مردم بختیار و برنامهم او را رد کردند، بورژوازی لیبرال جرات سرپیچی از قدرت برتر را نداشت و برای اثبات وفاداری کامل خود به ملایان تصمیم گرفت بختیار را بعنوان یک "مرتد" از جبهه ملی اخراج کند. عدم پذیرش تمام پیشنهادات بختیار رکه بـورژوازی لیبرال تحمیل شد، اولین موفقیت بزرگ ملایان در تلاششان برای رسیدن به اهداف خود و بنیان گذاری یک حاکمیت مذهبی از طریق سرنگونی حکومت شاه (با هرگونه حکومت غیر مذهبی) دیگر بود.

اگر بورژوازی لیبرال و نیروهای دست چپی پیشنهاد بختیار را پذیرفته بودند و یک نظام بورژوازموکراتیک، بطور مثال، یک جمهوری را بنیان گذاری کرده بودند، روحانیت بعنوان نیروی مسلط انقلاب به پائین کشیده می‌شد. در عین حال خواب‌های خوش دیرینه آنها در برانداختن حاکمیت غیر-روحانی و تاسیس حکومت مذهبی به جایی نمی‌رسید. به همین دلیل بود که خمینی سرخستانه حکومت بختیار و برنامهم دموکراتیک آن را رد کرد. در ضمن همانطور که قبلاً اشاره شد، بورژوازی لیبرال از مقابله با خمینی که توسط توده‌های به وجود آمده شهری پشتیبانی می‌شد، هراس داشت. نیروهای دست چپی که توسط فدائیان و مجاهدین نمایندگی می‌شدند، از آنجا که روحیه سیاسی شان تفاوت چندانی با توده‌های وسیع مردم نداشت، به چنین امکانی اعتناء نکردند. به موازات این طرز برخورد به بختیار و برنامهم اش از طرف نیروهای کـمـه از "پائین" عمل می‌کردند، از "بالا" نیز بطور مرتب فشار گذاشته می‌شد؛ ژنرال‌های ارتش داخماورا "زیر نظر" داشتند و از سلطنت حراست می‌کردند. این مطلب، یک سوال طبیعی را که چرا بختیار سلطنت را سرنگون نکرد، توضیح می‌دهد.

حتی اگر ما نقطه اوج انقلاب را نه در ۴ ژانویه ۱۹۷۹، زمانی که انتصاب حکومت بختیار و اقداماتی که اعلام کرد برای تمام کشور آشکار شد، بلکه ۱۶ ژانویه، زمانی که شاه کشور را ترک کرد، در نظر بگیریم، می‌توان استدلال کرد که نقطه عطف بدون امکان بازگشت نه در ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ (وقتی که پیروزی قیام مسلحانه در ۱۰ و ۱۱ فوریه قطعی شد و مهسدی بازرگان وارد کاخ نخست وزیری شد) بلکه زودتر بود. از لحاظ اهداف بورژوازموکراتیک انقلاب این نقطه عطف مصادف بود با زمانی که حکومت بختیار و پیشنهاد همکاران آن با تمام نیروهای خواهان احیای آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی و تضمین توسعه دموکراتیک جامعه، ردد.

از آن زمان به بعد، یک "رژیم اسلامی" که توسط فقهای شیعه به لقب "انقلاب اسلامی" مفتخر شده بود، در عمق انقلاب هنوز روشن، شروع به شکل گیری کرد.

"رژیم اسلامی" از چندین مرحله ظهور و رشد گذشت. اولین آنها با بنیان گذاری شورای انقلاب اسلامی توسط آیت الله خمینی در ۱۳ ژانویه ۱۹۷۹ شروع شد و با اعلام جمهوری اسلامی ایران در اول آوریل ۱۹۷۹ خاتمه یافت. این مرحله معمولاً مرحله رشد جنینی "رژیم اسلامی" نامیده می‌شود که خصوصیات و محتوی آن در زیر تشریح خواهد شد، نخست چند کلام درباره خود انقلاب.

طبعاً، تاریخ نگاران همواره قیام مسلحانه پیروز - مند ۱۲-۱۰ فوریه را بعنوان واقعه‌ای که سقوط رژیم شاه را نشانه زد، تلقی خواهند کرد. آنها اول آوریل ۱۹۷۹ را نیز بعنوان روز تولد جمهوری اسلامی تعیین خواهند کرد. در حالی که، در بررسی ماهیت و منشاء پدیده‌ای که توسط روحانیت شیعه "انقلاب اسلامی" نامیده شد، و در جستجوی محتوی و ماهیت واقعی آن، تاریخ نویسان احتمالاً از خود سوال خواهند کرد آیا منظور از این عنوان نوعی دیکتاتوری مذهبی توسط رهبران مذهبی اسلامی نیست. و چنین چیزی کوچکترین وجه اشتراکی با انقلاب ایران نداشت و در واقع ضدایده‌آل‌های آن بود. بنا بر این، از مساله منشاء این دیکتاتوری نیز احتمالاً چشم‌پوشی نخواهد شد.

ما می‌توانیم آغاز شکل گیری "رژیم اسلامی" را تا ژانویه ۱۹۷۹ به عقب ببریم: یعنی زمان انتصاب حکومت بختیار در ۳ ژانویه و تاسیس شورای انقلاب اسلامی توسط آیت الله خمینی در ۱۳ ژانویه، زمانی که هنوز در فرانسه بود. در ضمن، ترکیب این شورا از اسرار درجه اول بود و شامل افراد نزدیک به آیت الله می‌شد. افرادی که در تعهد به اسلام از لحاظ سیاسی فعال، یعنی مفهومی از "اسلام سیاسی شده" و "سیاست اسلامی شده" شریک بودند. بدین ترتیب، نطفه "رژیم اسلامی" بسته شد. رژیمی که "رشد جنینی" خود را در زمانی آغاز کرد که انقلاب که به نقد توسط فقهای شیعه محکوم به فنا شده بود، هنوز در حال اعتلا بود.

جریانات بعدی نشان دادند که شورای انقلاب اسلامی به مهم‌ترین عامل در شکل گیری "رژیم اسلامی" و تمرکز اهرم‌های واقعی قدرت دولتی در دست روحانیت شیعه به رهبری خمینی، تبدیل شد. در ۵ فوریه ۱۹۷۹، خمینی، مهدی بازرگان یک شخصیت بورژوازی لیبرال را به نخست وزیری حکومتی که هنوز وجود نداشت، منصوب کرد (این حکومت در ۱۲ فوریه تشکیل شد). خمینی بر آن بود که این حکومت که توسط شورای انقلاب اسلامی کنترل می‌شد، شکل گیری "رژیم اسلامی" را در کشور پنهان کند. نبردی که برای قدرت واقعی بین حکومت بازرگان و شورای انقلاب اسلامی در گرفت، اما، به وضوح اثبات کرد که منافع رهبران مذهبی و بورژوازی لیبرال به شدت مغایرت داشتند. در هر صورت، بورژوازی لیبرال به دنبال بنیان گذاری یک "رژیم اسلامی" نبود. و این از اهداف عزم شده روحانیت شیعه بود.

بعد از پیروزی قیام مسلحانه که توسط نیروهای چپ در تهران بپا شد، قیامی که بر علیه تمام انتظارات ملایان بود و علاوه موقعیت آنها را بعنوان نیروی مسلط نیز تهدید کرد، فقهای شیعه موفق به هدایت انرژی و فعالیت‌های شورشیان به مسیری که خود می‌خواستند و تا مین نقش رهبری در حوزه‌ای جدید، یعنی شکل گیری "رژیم اسلامی" شدند.

علائم واضح دیگر شکل گیری "رژیم اسلامی"، در کنار اقدام بسیار مهم تاسیس شورای انقلاب اسلامی، عبارت بودند از برپا کردن "دادگاه های اسلامی" نهاد "نمایندگان اسلامی" با قدرت کنترل وسیع، و صرفا جوابگویی به شخص خمینی، نهاد ائمه نما زجمع، همچنین جوابگویی به خمینی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، بمثابه نیروی اصلی سیاسی رهبران مذهبی اسلامی، و به اصطلاح "حزب الله"، و دسته های متعصب خرده بورژوازی، طبقات پائینی و عناصر لومین، چماقداران، که بطور سنتی توسط آخوندها به عنوان آدمهای قلدر و جانی استفاده شده بودند.

"دوره جنینی" تکامل "رژیم اسلامی" همچنین شاهد بهتر شدن تاکتیک های توجیه اصل ولایت فقیه بود. اصلی که از جنبه تئوریک توسط خمینی فرموله شده بود. و دیکتاتوری فقهای شیعه را جایگزین قدرت "عادی" (بورژوا دموکراتیک) می کرد.

همزمان با اجرای اقدامات فوق، تعصبات مذهبی داغما علیه نیروهای چپ و بورژوا لیبرال تحریک می شد، به ویژه علیه حکومت بازرگان که به نقده شورای انقلاب اسلامی وابسته بود. به عقیده ما، تمام اقدامات فوق دلایل کافی را در اختیار می گذارد که باور کنیم، وقتی خمینی و اطرافیانش رفرا اندوم ۳۱-۳۰ مارس ۱۹۷۹ برای تصمیم گیری بر سر سلطنتی و یا جمهوری اسلامی بودن ایران رافرا خواندند، به نقد کنترل کامل اهرم های قدرت را درست داشتند و همین امر متعاقبا آنها را قدار به تاسیس "رژیم اسلامی" بعنوان ساختار اصلی قدرت دولتی کرد.

راهی که فقهای شیعه برای تاسیس این نظام برگزیدند با چند روش ویژه مشخص شده است. منجمله، زدو خورد های خونین، عملیات ترور توده ای و شخصی و استفاده همه جانبه از خدمات جانیان "حزب الله". این نشان داد که تکالیف انقلاب ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ حل نشده باقی مانده اند و رژیم که در حال شکل گیری است، از لحاظ انجام تکالیف تاریخی اقتصاد دی و اجتماعی، معرف گامی به پس در مقایسه با حکومت شاه خواهد بود.

مراحل شکل گیری این رژیم شامل اعلام جمهوری اسلامی ایران بود که پیروزی بزرگی برای ملایان محسوب می شد، چرا که پایان تکامل جنینی "رژیم اسلامی" را نشان زد و آنرا قانونی کرد و همچنین شامل پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اساس رفرا اندوم ۳-۲ دسامبر ۱۹۷۹ بود. این قانون اساسی که تمام اصول عمده اجتماعی - اقتصادی و اجتماعی - سیاسی خمینی را در برداشت و شدیداً با اسلام شیعه آمیخته شده بود، در واقع، به فقهای شیعه فرصت های بی حد و حصری در تمام زمینه های زندگی اجتماعی ایران برای استفاده ماهرانه از قدرتی که غضب کرده بودند، اعطا کرد.

نظام سیاسی جمهوری، آنطور که در قانون اساسی تصریح شده است، شیعه گری را که در شخص خمینی تجسم یافته (نام او وارد قانون اساسی شد) به نیروی رهبر و راهنمای جامعه ایران و هسته اصلی سازماندهی سیاسی، حکومتی و اجتماعی آن تبدیل کرد. در نتیجه، یک نظام سیاسی عجیب دورگه

ظهور کرد. یک جمهوری پارلمانی که توسط یک رهبر کنترول می شود، با قدرتی بی انتها و میری از هر گونه مسوولیتی در قبال اعمال خود (ولایت فقیه). این رهبر، نمایندگان شخصی خود را در مجلس دارد، بطور مشخص، شورای نگهبان که از شش آخوند، منتخب خود رهبر، و شش قاضی منتخب مجلس تشکیل شده است و می تواند تصمیم گیرنده لوایحی که توسط مجلس به تصویب رسیده اند با موازین قانون اساسی همخوانی ندارند (در عمل نشان داده شده است که از نظرایین شورالایحه - ای که توسط مجلس به تصویب رسیده است، می تواند با قانون اساسی اسلامی همخوانی داشته باشد، اما با اصول اسلام ناسازگار باشد).

قانون اساسی، شالوده نظام اقتصادی جمهوری اسلامی را مالکیت خصوصی بروسایل تولید اعلام کرده است و بافت اقتصاد ای جا مع را متشکل از سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی می داند.

از نظر نویسندگان آن، قانون اساسی زمینه از بین بردن استثمار انسان از انسان را مهیا کرده است، هرچند که در حقیقت فقط در باب "جلوگیری" از استثمار نیروی کار دیگران صحبت می کند (پاراگراف چهارم، ماده ۴۳). به عبارت دیگر، رعایت دستوراتی که قبل از انقلاب نیز وجود داشت توسط روحانیت شیعه تحت عنوان جلوگیری از استثمار انسان از انسان عرضه شده است.

بدین ترتیب، بحث شاه که این هدف به انجام رسیده است، معتبر باقی می ماند. قانون اساسی، با تصریح اینکه تمام ماده های قوانین عمومی، مثل تمام مقررات و قوانین دیگر، باید بر اساس اصول اسلام قرار گیرند، صرف نظر از اینکه مساله مورد نظر یک ماده منفرد است یا یک قانون بطور کلی، دست فقها را بطور قانونی کاملاً باز گذاشته است (ماده ۴) عمل نشان داده است که این نکته، معکوس کردن هر قانونی را ممکن می سازد و این در واقع بیش از یکبار اتفاق افتاده است.

زندگی اجتماعی، فرهنگی جا مع ایران نیز توسط همین اصول تنظیم می شود. همانطور که محتوی "انقلاب فرهنگی" اسلامی که در کشور انجام پذیرفت، نشان داد.

فقهای شیعه که بعنوان نمایندگان مذهبی خرده بورژوازی و تمام "مستضعفین" بطور کلی به قدرت رسیدند و برایشان قدرت هدفی برای خود بود، بتدریج به دست نشانندگان سرما به بزرگ تبدیل شده اند.

این مطلب را، قبل از هر چیزی علائق آنها در صحنه گذاردن بر بعضی لوایح مربوط به مسایل کلیدی اقتصاد که در سال های نخست جمهوری اسلامی طرح شده بود، نشان می دهد. در میان آنها لوایح اصلاحات ارضی، ملی کردن تجارت خارجی و حدود مالکیت خصوصی بود.

در سال ۱۹۸۳ دولت سیاست پشتیبانی همه جانبه از بخش خصوصی بطور کلی و بویژه صنعت را در پیش گرفت. در عین حال، به فکر فروش شرکت های سابق ملی شده افتاد که ما حبان آنها وقتی سلطنت سرنگون شد کشور را ترک کرده بودند. رژیم در فعالیت های اقتصادی خود نیز از قوانینی که در دوره شاه به تصویب رسیده اند، استفاده می کند.

"انقلاب اسلامی" نمایان ساخت .

مدت زمانی که از انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ در ایران تا کنون گذشته ، کاملاً روشن ساخته است که در واقع ، این انقلاب هیچ چیز به بخش وسیعی از جمعیت نداده است . این نتیجه گیری فقط در مشکلات گذرای سیاسی اقتصادی که هر انقلابی با آن مواجه است ، ریشه ندارد . نکته متفاوت است . اولاً ، علاقه فقهای شیعه در تصرف و حفظ قدرت ، برای آنها ، از همان آغاز انقلاب تا کنون ، هدفی برای خود بوده است . نکته دوم که در رابطه با نزدیکی با اولی قرار دارد این است که رهبران شیعه ، برای رسیدن به اهداف خود ، بدون فراتر رفتن از تعهداتشان به ارزش های بورژوازی ، حاضر به خدمت و در واقع خدمتگذار منافع آن طبقات (یا گروه اجتماعی) هستند که قویترین است . در رابطه با ایران ، بورژوازی قویترین طبقه بوده و هنوز هم هست . و این بورژوازی ، در حال حاضر ، بورژوازی تجاری است . رژیم تا آنجا که به اقداماتی به نفع طبقات پائینی دست زده است (در واقع به شکل خیریه) ، برای حفظ نفوذ خود در بین آنها بوده است و برای استفاده از آنها در صورت لزوم به عنوان نیروهای ضربتی .

با جمع آوری تمام لایه های ملایان مسلمان به دور خود ، و کسب نقش مسلط در انقلاب ، علمای شیعه تمام دست آوردهای یک انقلاب واقعاً مردمی ، ضداً میریالیست را برای تأمین منافع قشری خود ، غصب کردند . تمام نکات فوق نتایج زیر را برمی انگیزد : انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ واقعیتی تاریخی است . "رژیم اسلامی" که جایگزین سلطنت پهلوی شد نوعی حکومت دیکتاتور مذهبی با محتوی سرمایهداری است نیز واقعیتی تاریخی است . "انقلاب اسلامی" اما صرفاً یک واژه است .

اگر ما انقلاب ایران را از زاویه تحقق رسالت تاریخی پرولتاریا بگیریم ، باید اول وقیل از هر چیز دیگری که پرولتاریا از انقلاب آموخت را در نظر بگیریم : این طبقه کارگر بود که توسط اعتمایات خود ضربه تعیین کننده به سلطنت را وارد کرد ، اما قدرت توسط روحانیت شیعه تصرف شد ●

راهی که توسط روحانیت انتخاب شد آنها را قادر بسه حفظ قدرت کرد ، اما فقط به این دلیل که درگیر شیوه رشد سرمایهداری شدند و از مفاهیم تخیلی "جامعه اسلامی-توحیدی" که خود قبلاً تبلیغ می کردند ، دست کشیدند . رها کردن ایده های خرده بورژوازی به نفع اصول سرمایهداری برای به راه انداختن اقتصاد ، پیش شرطی شد برای در قدرت ماندن ملایان و آنها این تغییر را ما هر آنه با حرافی خرده بورژوازی ترکیب کردند .

این استحاله در سیاست که فقهای شیعه در پیش گرفتند ، اول با برداشتن بورژوازی لیبرال از قدرت و دوم با تارو مار کردن تمام نیروهای چپ مصادف شد . همچنین مستلزم برخورد محتاطانه به خرده بورژوازی و طبقات پائینی شهری بود ، تا وفاداری آنها به شخصیت های مذهبی تضمین شود .

به این دلیل ، استحاله بورژوازی فقهای شیعه بر اساس سه اصل صورت پذیرفت . به ترتیب اولویت : سرمایهداری آزاد (عمدتاً برای میلیون ها مالک ریز ، کوچک و متوسط در صنعت ، تجارت و خدمات) ، خشونت سیاسی بی حد و حصر ، و مذهب (اسلام) .

در حالیکه فقهای شیعه قدرت را در دست خود متمرکز می کردند ، با مخالفت دست راستی ها نیز روبرو شدند . اما تنها مطالبه ای که از آن طرف می شد تسریع استحاله فوق بود . اجرای عملی این اصول با چند اقدام در سیاست خارجی همراه بود ، مثل گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا و در راه حل های صلح آمیز در درگیری مسلحانه ایران و عراق . این اقدامات جامعه را در تمام میثاق مسخ کرد و برای "توجیه" و "توضیح" مشکلات داخلی بکار گرفته شد .

میر سیاست خارجی جمهوری اسلامی که با اصل "نه شرقی و نه غربی" ، فقط اسلامی" (به معنی نه سرمایهداری و نه کمونیسم ، فقط اسلام) مشخص می شود ، ماهیت خود را در تائید برضدیت با کمونیسم که توسط فقهای شیعه موعظه می شد ، خملت نسبی احساسات فدائیمیریالیستی آنها و تلاش تعرضی آنها در مسدود

